

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۱۷ - دو دیدگاه درباره تمثیلات قرآنی -
فرو بردن در تاریکی، کیفر نفاق
تاریخ: ۸ بهمن ۱۳۹۶
مصادف با: ۱۰ جمادی الاول ۱۴۳۹
جلسه: ۳۲

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

یک مطلب از مقدمه ای که دیروز در مورد آن بحث کردیم باقی مانده که ذکر می‌کنیم و بعد به مطالبی که در خصوص این آیه می‌بایست پرداخته بشود می‌پردازیم.

دو دیدگاه درباره تمثیلات قرآنی

به طور کلی در مورد مثال‌هایی که در قرآن ذکر شده و مصادیق آن به عنوان مشبه به بیان گردیده دو دیدگاه وجود دارد:

۱. برخی از بزرگان معتقدند مثال‌هایی که در قرآن ذکر شده، همان ظاهر متعارف آن مقصود است، یعنی اینجا فقط تشبیه محض مورد نظر است و غرض از ذکر مصداق تقریب مطالب عالیه و معقول به ذهن مخاطب است، چون در مطالب عقلی نوعاً نکات و اسراری وجود دارد که برای فهم بهتر مخاطب می‌بایست به اموری تشبیه شود و به منظور مثلاً خداوند متعال یک موردی را مثال میزند و غرض او صرف تشبیه است.

۲. در مقابل برخی معتقدند این مصادیق که در امثله قرآنی بیان شده بیانگر وجود مثالی آن حقایق است، یعنی طبق این نظر غرض از ذکر این مثال‌ها صرف تشبیه و مجاز نیست، بلکه این مصادیق اشاره به حقیقتی وراء این عالم و در عالم مثال دارد.

مثال: خداوند متعال در قرآن برخی از انسانها را به چهارپایان یا کلب یا حمار تشبیه کرده است، «اولئک کالانعام بل هم اضل» یا می‌فرماید «مثلهم کمثل الحمار، الذی یحمل اسفارا»^۱.

طبق دیدگاه اول ذکر حمار و کلب و انعام، در واقع برای تقریب به ذهن است و این صرفاً یک تشبیه است، یعنی همانطور که حمار اهل فهم نیست و از درک حقایق محروم است برخی انسانها هم اینگونه هستند، یا همانطور که انعام و چهارپایان از فهم حقیقت عاجز هستند و درک آنها پایین است برخی انسانها هم اینگونه هستند.

اما طبق دیدگاه دوم این مثال بیانگر حقیقت مثالی آنها می‌باشد یعنی وجود مثالی بعضی از انسانها حمار است و برخی کلب، لذا در روایات هم داریم که برخی از انسانها به صورت حیوانات محشور می‌شوند، یا در برخی روایات صورت‌های متفاوتی را برای برخی رذایل اخلاقی ذکر کرده‌اند این حاکی از این است که وجود مثالی انسان‌های واجد آن رذایل همان وجودی است که در قیامت به صورت آن موجود محشور می‌شوند.

^۱ . سوره جمعه، آیه

البته بعید نیست ما احتمال و دیدگاه دوم را قویتر بدانیم چون مؤید به برخی ادله نقلی و روایات و چه بسا بعضی آیات هم باشد، به هر حال در روایات وارد شده است که برخی انسانها ولو در این دنیا صورت ظاهریشان صورت انسانی است، اما به حسب سیرتی که دارند اگر پرده ها کنار برود صورت حیوانی پیدا می‌کنند، در حالات برخی از عرفا و اولیاء این آمده است که بعضی را به همان چهره واقعی می‌بینند، یا نقل شده است که امام(ع) در مکه حجاج را در مکه در حال طواف دیدند و فرمودند: «ما اقل الحجج و اکثر الضجج»، حج کنند و حاجی کم است اما ناله کننده و فریاد زنده بسیار است.

برخی روایات که اشاره به حقایق موجودی انسانها در عالم برزخ و عالم قیامت دارد، می‌تواند مؤید دیدگاه دوم باشد. پس بر این اساس اگر بخواهیم منافقین را طبق این دو دیدگاه که تشبیه و تمثیل شده به انسان کر و کور و نادان و ناشنوا، تفسیر کنیم، طبق دیدگاه اول این می‌تواند این یک تشبیه محض باشد، و این شباهت در عدم شنوایی نسبت به سخن حق و عدم پذیرش حق است، یعنی همانطور که انسان نابینا نمی‌بیند و انسان ناشنوا نمی‌شنود، منافق هم حقیقت را نمی‌بیند و سخن حق را نمی‌شنود و نمی‌پذیرد، اما طبق دیدگاه دوم منافقان حقیقتاً کور و کر هستند نه اینکه صرفاً تشبیه به کسانی باشند که نمی‌شنوند و نمی‌بینند، یعنی این تمثیل ناظر به حقیقت مثالی منافقین است، منافقین به حسب ظاهر در دنیا هم می‌بینند و هم می‌شنوند ولی وجود مثالی آنها هم کور است و هم کر، لذا در روز قیامت کسی که از حق دور شده، خطاب به خداوند عرض می‌کند، «قَالَ رَبِّ لِمَ حَسَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»^۱، چرا من را کور محشور کردی در حالی که من بینا بودم. این حاکی از این است که کسانی که از حق دور هستند روز قیامت واقعا بصورت کور محشور می‌شوند و چیزی را نمی‌بینند، برای همین است که می‌گویند «قَالَ رَبِّ لِمَ حَسَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا». علی ای حال در مورد منافقین همان دو دیدگاه در اینجا وجود دارد، حال چه در تشبیه اول و چه در تشبیه دوم.

تمثیل اول

اما آنچه که در این آیه وارد شده است، «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ».

در مورد تشبیه اول گفتیم احتمالاً به یک دسته خاصی از منافقین مربوط می‌شود یا اگر هم به همه منافقین مربوط شود مبین عقیده و بینش آنها است، می‌فرماید: مثل منافقین مثل کسی است که پیرامون خود آتشی را بر میافروزد تا در پرتو نور آن آتش هدایت شود، شما کسی را در نظر بگیرید که در بیابان وسیع و در تاریکی شب راه را گم کرده است، آتشی را روشن می‌کند تا در پرتو نور آتش از سرگردانی نجات پیدا کند، تاریکی که در بیابان وجود دارد تاریکی مطلق است، برای همین است که در آیه تعبیر به ظلمات کرده است، یعنی انبوهی از تاریکی‌ها نه فقط یک تاریکی، انبوهی از تاریکی‌ها وجود دارد، شخص را گم کرده برای اینکه از این مشکل خود را خلاص کند آتشی را روشن می‌کند، کسی که

^۱ . سوره طه، آیه ۱۲۵.

آتشی را روشن می‌کند انتظار و توقعش این است در پرتو این آتش راه را پیدا کند، اما اگر بادی بوزد یا بارانی بیارد یا آن ماده سوختنی تمام شود، باز هم تاریکی مطلق حاکم می‌شود، مشکل کسی که متحیر و راه گم کرده و سرگردان است، بعد از خاموش شدن آن آتش بیشتر می‌شود، کسی که آتش ندارد و نور ندارد در تاریکی مخصوصاً اگر مطلق باشد هیچ جا را نمی‌بیند ولی باز در همان نقطه ای که متوقف بوده، در همان حد از سرگردانی باقی می‌ماند، ولی اگر یک آتشی را روشن کند و برای یک لحظه اطراف خود را ببیند و بلافاصله این نور خاموش شود در اینجا هم حالت روانی و روحی او خسته تر و عذاب آور تر است و هم تحیر و سرگردانی او بیشتر می‌شود، یک لحظه که نور اطراف او را می‌گیرد تلاش می‌کند برای پیدا کردن راه، تا چشم او می‌خواهد به نور عادت کند، خاموش می‌شود، در اینجا تاریکی که بعد از خاموش شدن این نور بر او عارض می‌شود به مراتب بیشتر است، سرگردانی او بیشتر می‌شود، عذاب روحی او بیشتر می‌شود، این یک مسئله کاملاً قابل لمس است برای کسی که خودش را در این شرایط و این فضا قرار دهد.

حکایت منافقین حکایت چنین کسی است که آتشی را در بیابان برای خروج از سرگردانی و پیدا کردن راه می‌افروزد «مَتْلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا»، استیقاد النار به معنای برافروختن آتش للاهتداء بنورها، برای اینکه راه را پیدا کند « فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ»، تا این نور اطراف او را روشن می‌کند ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» خداوند نور آنها را می‌برد، اینجا فرمود: اذهب الله بنورهم، بلکه فرمود « ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ»، «ذهب» می‌تواند به باب افعال برود و متعدی شود و می‌تواند با حرف جر باء متعدی شود، اگر با حرف باء متعدی شود تاکید بیشتری را از آن می‌توان استفاده کرد و به علاوه متضمن معنای مباشرت است، یعنی بردن بی واسطه معمولاً با حرف جر باء بیان می‌شود، وقتی می‌گوید « ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» یعنی هم تاکید در آن وجود دارد وهم می‌خواهد بفرماید خود خداوند این نور را از آنها گرفته است، اما اگر به باب افعال برود و به وسیله باب افعال متعدی شود این اعم از این است که بالمباشره اذهاب صورت بگیرد یا مع الواسطه، این با هر دو سازگار است، خداوند متعال با این جمله می‌خواهد بفرماید، نوری که آنها تلاش می‌کنند برای خودشان روشن کنند این در قبضه قدرت خداوند است و خداوند هرگاه اراده کند این نور را خاموش می‌کند، « ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» خداوند این نور را می‌برد و تاریکی مطلق آنها را احاطه می‌کند، در ادامه می‌فرماید: « وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» آنها را در ظلمت‌ها رها می‌کند و لذا دیگر چیزی نمی‌بینند، قدرت بینایی خود را از دست می‌دهند.

وجه فرصت روشن کردن آتش

کاری که خداوند متعال انجام می‌دهد در واقع اول فرصت می‌دهد اینها آتش روشن کنند و بعد آنها را دوباره در تاریکی قرار می‌دهد، حال ممکن است سوال شود که چرا فرصت استیقاد نار به آنها داده می‌شود، یعنی فرصت اینکه یک نوری را اطراف خود فراهم کنند و آنگاه آن را از بین می‌برد، اساساً این نور چه چیزی می‌باشد؟ این نوری که اینها در یک برهه ای اطرف خودشان روشن می‌کنند تا در مسیر آن هدایت شوند چیست؟

اگر بخواهد این در مورد خود منافقین پیاده شود چگونه قابل تفسیر است؟

دو احتمال در اینجا وجود دارد:

۱. یک احتمال این است که بگوییم این ناظر به برخی از منافقین است، چون برخی از منافقین در ابتدای نفاق از نور فطرت به نحو ضعیف بهره‌مند هستند، کسی که تازه وارد مسیر نفاق شده و درجه نفاق او پایین تر است، هنوز نور فطرت در او به طور کلی خاموش نشده است ولی چون در این مسیر حرکت می‌کنند خداوند همین نور ضعیف فطری را از آنها می‌گیرد و آنها را به حال خود در تاریکی رها می‌کند.

۲. احتمال دوم اینکه این فرصت که به آنها داده می‌شود برای اینکه بیشتر عذاب بکشند و بیشتر در حیرت و سرگردانی فرو بروند، گفتیم کسی که در تاریکی گرفتار است و نوری اطراف او روشن می‌شود و دوباره خاموش می‌شود این هم عذاب آورتر است و هم حیرت و سرگردانی را بیشتر می‌کند، و این در واقع جزاء و کیفر عمل خود منافقین است، آنها چون نفاق و دورویی دارند و با مؤمنین و رسول خدا و خداوند به زعم خودشان منافقانه عمل می‌کنند جزای عملشان این است که با آنها اینگونه برخورد شود.

اینکه در اول بحث عرض کردم این مثال هم می‌تواند به یک طایفه خاصی از منافقین مربوط باشد و هم می‌تواند به همه منافقین از یک جهت خاصی مربوط باشد این دو احتمال بیشتر این مطلب را روشن کرد.

فرو بردن در تاریکی، کیفر نفاق

به هر حال خداوند متعال با منافقین اینگونه برخورد می‌کند و باز هم همان مطالبی که در مورد خدعه خداوند یا استهزاء خداوند با منافقین گفتیم در اینجا هم جریان پیدا می‌کند، اینکه خداوند آنها را در تاریکی نگه میدارد و به حال خود رها می‌کند در حقیقت این یک مجازات است، نه اینکه خداوند بخواهد کسی را از مسیر هدایت دور کند، این یک مجازاتی است که دامنگیر منافقین است و نتیجه عمل خود آنها است، کیفری که بر منافقین طبق این آیه مترتب می‌شود مجازاتی است که بخاطر اعمال خودشان گرفتار آن شده‌اند.

این تشبیهی است که در آیه شده و به همین جهت در پایان آیه خداوند می‌فرماید اینها نابینا هستند، چون در تاریکی هستند اینها نابینا هستند و هیچ چیزی نمی‌بینند و این نابینایی با خاموش کردن نور پیرامون آنها افزون‌تر می‌شود.

این تعبیر یعنی تعبیر به تاریکی و نور در مواضع مختلف قرآن مورد اشاره قرار گرفته است:

در مورد مؤمنین نوعاً آنها را در پرتو نور خداوند می‌داند و اساساً نور خداوند را باعث روشنایی آسمان و زمین و موجب هدایت می‌داند، «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۱، کسی که خداوند برای او نوری قرار ندهد اصلاً نوری ندارد.

مؤمنین نوری دارند که هم در دنیا و هم در آخرت در پرتو آن حرکت می‌کنند، خداوند در قرآن می‌فرماید «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ

^۱ .سوره نور، آیه ۴۰.

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۱، روزی که شما مؤمنین و مؤمنات را می‌بینید در حالی که نور آنها روی آنها می‌باشد، آن روز روز بشارت و مژده به بهشت‌هایی است که من تحتها الانهار است و در آن جاودانه خواهند ماند و این رستگاری بزرگ است، مؤمنین چون در دنیا در پرتو نور زندگی کرده‌اند این نور در آخرت هم به حال آنها نافع است.

اما منافقین از این نور بی بهره هستند، چون «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲، آنها خداوند را فراموش کرده‌اند و خدا هم آنها را فراموش کرده اند، لذا در این آیه می‌فرماید «و تركهم فی ظلمات لا یبصرون»، و در آیه قبل فرمود، «و یمدهم فی طغیانهم یعمهون»، خدا نور را از اینها می‌گیرد، یعنی نوری برای خود نگذاشته‌اند که بخواهند در پرتو آن نور حرکت کنند و به حال خود رها می‌شوند، لذا در آخرت هم این گرفتاری را دارند، در قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ»^۳، روزی می‌رسد که منافقین و منافقات به اهل ایمان می‌گویند به وضع ما نگاه کنید و بگذارید ما از نور شما استفاده کنیم، به آنها گفته می‌شود که برگردید به گذشته و دنیا، ببینید آیا در آنجا نور برای خود قرار داده اید که حال بخواهید از این نور استفاده کنید؟

تاریکی که منافقین را احاطه کرده آن قدر برای آنها درد آور است که از مؤمنین و اهل ایمان طلب نور می‌کنند، خطاب می‌رسد که این نور نوری نیست که بتوانید در اینجا برای خود تحصیل کنید، نور هرچه هست در دنیا تحصیل می‌شود و تاریکی هرچه هست در دنیا بدست می‌آید، این اختصاص به منافقین ندارد، همه انسان در میزان بهرمندی از نور و تاریکی در آخرت باید برگردند به گذشته در دنیا، اینجاست که وجود انسان‌ها نوری می‌شود یا ناری، اینجاست که می‌تواند نور با شدت و به گونه ای که تا فرسنگ‌ها دورتر را روشن کند حاصل شود یا اینکه خود را در تاریکی قرار دهد، بعضی نه تنها خودشان نور دارند بلکه دیگران هم از نور آنها بهره می‌برند، یک انسان الهی، ولی خدا کسی است که نور وجودی او تا دور دست‌ها و تا اهداف عالی‌ه را روشن می‌کند و به راحتی طی مسیر می‌کند و چاه را از راه تشخیص می‌دهد، هرچه فضیلت‌های انسان بیشتر شود وجود او نوری تر و راه روشنتر می‌شود، به هر میزان که انسان به خبائث و رذایل و معصیت و گناه آلوده شود تاریکی انسان را در بر می‌گیرد و درجه نور وجود ضعیف‌تر می‌شود به گونه ای که به زحمت خودش می‌تواند راه را از چاه تشخیص دهد چه برسد به اینکه بتواند برای دیگران راه را نور افشانی کند و به دیگران راه را نشان دهد.

بحث جلسه آینده

نکته دیگری مانده است که جلسه بعد عرض خواهیم کرد.

۱. سوره حدید، آیه ۱۲.

۲. سوره توبه، آیه ۶۷.

۳. سوره حدید، آیه ۱۳.

«والحمد لله رب العالمين»